رسانه ها در دنیای مجازی

این روزها احساس می شود جهان رو به افول تمدنی است. براستی جهان به کدامین سو می رود؟ آیا انسان، اسیر قفس رسانه‌ای است که هر لحظه او را به آوردگاه سطحی شدن می کشاند؟ دنیایی که محو تکنولوژی های اطلاعاتی و ارتباطی است، چه نسبتی با دین برقرار می کند؟ تأثیرات تکنولوژیکی این امر بر انسان عصر جدید چیست؟ تکنولوژی جدید در فرایند سکولاریزاسیون، چه نقشی را ایفا می کند؟ این سؤالی است که این مقاله، درصدد پاسخگویی به آن است. به اعتقاد نگارنده، یکی از اصلی ترین و یا مهم ترین امری که موجب شتاب گرفتن فرایند سکولاریزاسیون شده است، به طور عام تکنولوژی و به طور خاص تکنولوژی های جدید اطلاعاتی است.

[مجید سلیمانی]

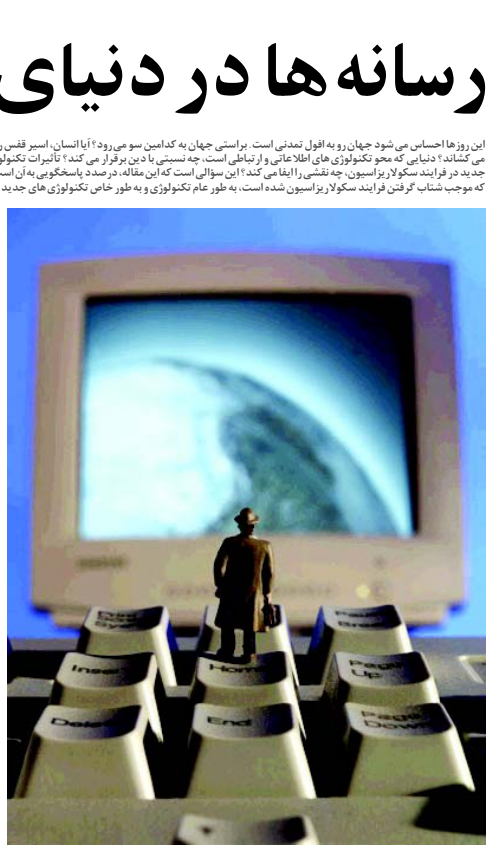

مهم‌ترین ابزار سکولاریزاسیون، تکنولوژی، خصوصاً «تکنولوژی اطلاعاتی» است؛ زیرا سکولاریسم به معنای محدودتر شدن عالم ملکوت و عقب‌نشینی همه جانبه آن در برابر عالم مادی است

● دین و عرفی شدن

در ابتدا به بازشناسی مفاهیم سکولاریسم و عرفی شدن می پردازیم. سپس رابطه این مفاهیم را با اموری همچون دین و دینداری مورد مداقه قرار می دهیم.

تعاریف بسیاری برای مفاهیمی همچون سکولاریسم و سکولاریزاسیون بیان شده است. واژه سکولاریسم از واژه لاتین «سکولاریز» اخذ شده است. سکولاریز نیز از «سکل» مشتق شده که به معنای «دنیا» و یا «گیتی» در برابر «مینو» است. (بیات، ۱۳۸۱:۳۲۷) بنابراین، سکولاریسم به لحاظ ریشه لغوی و مفهوم عام آن، به قلمرو موضوعات این جهانی و دنیوی دلالت دارد؛ یعنی به هر چیزی که مربوط به «بعد دنیوی زندگی انسان» باشد. (شجاعی زند، ۱۳۸۰:۲۰۸) درواقع، چنین تعریفی از این مفهوم، عام‌ترین تعریفی است که تا کنون در میان اندیشمندان رواج داشته است و عموم اندیشمندان این حوزه بر «دنیوی بودن» این ایدئولوژی تأکید دارند. (خاکی قراملکی، ۱۳۸۴، پارسانیا، ۱۳۸۵)

به اعتقاد نگارنده، خاستگاه سکولاریزاسیون را باید از ظهور رنسانس، نهضت پروتستان و تجلی مدرنیته در غرب، جست وجو کرد. با ظهور مدرنیته و شکل گیری نظام سرمایه داری، غرب هر چه بیشتر به سمت سکولاریزاسیون پیش رفت. دین و آموزه های دینی یکی از مهم‌ترین موانع بر سر راه توسعه سیستم نظام سرمایه داری بود، زیرا «پایگاه مشروعیت»، «کارکرد» و «اهداف» نظام سرمایه داری هیچ سازگاری با دین و رسالت آن در جوامع بشری ندارد. بر این اساس در یک فرایند تاریخی کم کم از یک طرف دین از صحنه جامعه خارج شد و تا حد امری فردی و خصوصی تنزل پیدا کرد و از طرفی با تنظیمات عقلانی فردی و اجتماعی، بر اساس مبانی و اهداف نظام سرمایه داری جایگاهی برای جریان آموزه های دینی در حیات فردی و اجتماعی تعریف نشد. بنابراین، سکولاریزاسیون در دو سطح «فرد» و «جامعه» رخ داد.

منظور ما از «عرفی شدن» در این مقاله، همانا فرایند سکولاریزه کردن و دنیوی کردن افراد است. هرچند که این امر تبدیل به آداب و رسوم و یا حتی قانون شده باشد. زیرا بنابر تعریف، هنجارهای مورد قبول و درونی شده یک گروه اجتماعی که از دوام و شمولیت نسبتاً بالایی هم برخوردار باشد را «عرف» آن اجتماع می نامند. (شجاعی زند، ۱۳۸۴)

● تفاوت تعریف عرف در اصطلاح فقه اسلامی و مسیحیت غربی

معادل «عرفی» به خلط مفهومی میان عرف در اصطلاح مسیحیت غربی با عرف مصطلح در فقه دامن می زند. (خاکی قراملکی، ۱۳۸۴) این در حالی است که عرف در فقه، دارای تفاوت مفهومی آشکاری است و هیچگاه امر عرفی در مقابل امر قدسی قرار نمی گیرد.

عرف در اسلام به معنی «هنجارهای غیررسمی جاری در میان مردمان» شناخته می شود و جایگاه مهمی در فقه پیدا کرده است. این نشان می دهد که اولاً، اسلام به اهمیت عرف در حفظ پیوند و انسجام اجتماعی به خوبی واقف است و ثانیاً، بنای یکسان سازی انسان ها و قالبی کردن جوامع را ندارد و ثالثاً، برای گسترش جغرافیایی و دوام تاریخی خویش، از واقع نگری های لازم نیز برخوردار بوده است (همان) ضمن این که مجتهد از آزادی عمل زیادی برای تصمیم گیری فقهی پیرامون مسائل عرفی برخوردار است؛ زیرا عرف عام ملاک ها و ضوابط مشخصی ندارد و مجتهد را در وادی نظر و فتوا و مقلد را در وادی عمل و تعیین مصداق، دچار مشکل خواهد کرد. (مهدوی کنی، ۱۳۸۳) به اعتقاد نگارنده، این مسأله موجب خواهد شد که امور عرفی و دنیوی انسان ها، با توجه به «مقتضیات زمانه» مورد بازنگری قرار گیرد.

از این رو، فقه را می توان مهم‌ترین عنصر رویکرد مثبت اسلام به زندگی دنیوی دانست. البته باید این نکته را ذکر کرد که عرفی شدن به معنای دنیوی شدن در فقه شیعه راه ندارد.

● تفاوت عرفی شدن در اسلام و مسیحیت

آیا سرنوشت اسلام و مسلمانان همان سرگذشت مسیحیت و مسیحیان خواهد بود یا این که به دلیل تفاوت های تعیین کننده میان این دو آیین الهی، احتمالات دیگری در مسیر تحولات دینی و دینداری جوامع شرقی - اسلامی وجود دارد.

به نظر می رسد که ماهیت اسلام و تجربیات جوامع مسلمان با دین مسیح و جوامع مسیحی متفاوت است و لزوماً روند عرفی شدن مسیحیت، درباره اسلام قابل تعمیم و تکرار نیست.

تجربه عرفی شدن مسیحیت روندی بود که در آن، نوعی انتقال از ماوراءالطبیعه به طبیعت، از خدا به انسان و از وحی و ایمان به عقل، صورت گرفت.

سؤال ما در اینجا این است که چرا مسیحیت تن به عرفی شدن داد. آیا این امر ناشی از ماهیت دین مسیحیت بوده و یا این که تحولات و دگرگونی های بیرونی بر آن تأثیر گذاشته است؟

اصولاً مسیحیت یک دین تجزیه گراست، یعنی میان ماوراءالطبیعه و طبیعت، میان انسان و خدا و میان عقل و ایمان چنان تضادی قائل است که فرد مسیحی می بایست یکی را انتخاب کند. مسیح به روایت مسیحیت خود شخصی است که کاملاً رویکرد رهبانی داشته و این دنیا را به نفع آخرت مذموم می دانسته است؛ هر چند در تحولات جامعه غربی، سرانجام مسیحیت برای خود شریعتی تعریف کرده و نهاد قدرتمندی چون کلیسا را ایجاد کرده است. اما همین امر به عنوان انحراف درمسیحیت دانسته شده که شخص مسیح هیچ گونه اشاره‌ای به آن نداشته است.

ویژگی های کلیسای کاتولیک نیز موجب شد که مسیحیت پروتستان شکل گیرد و مسیحیت هرچه بیشتر به سمت عرفی شدن پیش رود. پیدایش عصر رنسانس، اصلاح دینی روشنگری و انقلاب علمی، هر چه بیشتر زمینه عرفی شدن دین مسیح فراهم کرد. قرائت پروتستانی از دین مسیح مانع بازگشت و احیای آموزه های اولیه و اصیل مسیحیت است. تأکید بر ایمان در مقابل عقل، رد مرجعیت کلیسا و انتقاد از بدعت هایی که کلیسا ایجاد کرده و بسیاری موارد دیگر به روند عرفی شدن دین مسیح کمک کرد. در این زمینه وبر نیز بر دنیاگرایی در پروتستان تأکید می ورزد. (وبر، ۱۳۷۱)

دین اسلام بر خلاف مسیحیت، دینی تجزیه گرا نیست، بلکه دین اسلام با ارائه شواهد مختلف از کتاب مقدس سیره پیامبر اسلام و تجربه تاریخی مسلمانان رویکردی متعادل درباره مسائلی چون خدا و انسان، دنیا و آخرت، علم و دین و فرد و جامعه دارد.

دین اسلام یک آیین تمام و کامل است که مدعی است برای تمامی زوایای زندگی بشر دارای تعالیم و دستورهایی است. اسلام هیچگاه نگاه تقابل میان دنیا و آخرت، ایمان و عقل، خدا و انسان و... نداشته است. پیامبر اسلام در عین حال که دارای مقام رسالت بود، به فعالیت های اجتماعی و حتی تشکیل حکومت پرداخت. از نظر اسلام مسیر تعالی و رستگاری انسان و سعادت و نجات اخروی جز از طریق حضور مثبت در دنیا؛ با تعامل و مؤانست پویا با طبیعت و مشارکت فعال در اجتماع انسان ها میسر نمی شود. (همان)

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که ماهیت اسلام با مسیحیت متفاوت است. اسلام دینی است اجتماعی که به همه ابعاد انسان و زندگی او توجه داشته است و برخلاف مسیحیت به نحوی تک بعدی با جهان برخورد نمی کند.

اسلام ظرفیت بالایی دارد تا بتواند خود را با تحولات و شرایط متفاوت وفق دهد و این امر ناشی از دستورهای دینی، تجربه پیامبر (ص) و بزرگان آن و تجربه خود مسلمانان است.

اسلام هرگز دنیاگرایی را امری مذموم نمی داند و آن را در جهت آخرت می شمرد. جمله معروف «دنیا مزرعه آخرت» می تواند دلالت خوبی بر این امر باشد.

قرآن کریم نیز بر امر توجه به دنیا تأکید دارد، آنجا که می فرماید:

وَلا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنیا؛ بهره دنیویت را فراموش مکن.

تأکید قرآن کریم در آیات متعدد به باور روز بازپسین به عنوان شرط قبول ایمان و تأکید بر اهمیت و اولویت آخرت نسبت به دنیا، اجازه نمی دهد که دنیاپذیری مسلمانان، آنان را به سوی یک رهیافت کاملاً عرفی سوق دهد.

همین امر موجب شده است که وبر مدعی شود که اسلام کمتر از مسیحیت، رویکرد این دنیایی دارد و هاجس بر خلاف او معتقد است که اسلام، یهودیت و آیین زرتشت، این دنیایی تر از مسیحیت و مانویت است. (همان)

نتیجه نیز تحت تأثیر انتظارهای برآمده از سنت دینی حاکم بر فرهنگ غرب و روح تجزیه گرا و رویکرد آن جهانی جاری در مسیحیت، از اسلام وظرفیت های عرفی و دنیاپذیر آن شگفت زده شده است. او می گوید: «وجود اسلام مستلزم وجود مردان است... مسیحیت میوه فرهنگ جهان کهن را از ما به یغما برد و بعدها میوه فرهنگ اسلامی را نیز از دست ما ربود.» (همان)

● رسانه و فضای مجازی؛ عرفی شدن و ذات تکنیک

از جمله عوامل مهم اثرات عمیق اجتماعی، فناوری است که از طریق آن، انسان ها قادرند که اندیشه خود را به کار گیرند و دنیای اطراف خود را منطبق با خواست های خود سازند. (باقی نصرآبادی، ۱۳۸۰)

رسانه نوعی فناوری است که در غرب تعیّن یافته است. مارتین هایدگر در رساله «پرسشی در باب تکنولوژی» معتقد است که تکنولوژی با ماهیت آن معادل نیست. (هایدگر، ۱۳۷۵:۱۸) بدین معنا که برای رسیدن به شناخت حقیقی از چیستی تکنولوژی، باید از مرحله شناخت ابزارهای تکنولوژیک فراتر رفت و در پی درک ماهیت تکنولوژیک بود. از دیدگاه هایدگر، تکنولوژی نوعی انکشاف است که وجود را از خفا به ظهور می رساند. (همان)

او معتقد است از آن جایی که ماهیت تکنولوژی خارج از اراده انسان است، علاوه بر محیط خارج، خود انسان نیز درمعرض سلطه تکنولوژی است و اشتغال به تکنیک، با غفلت از ماهیت تکنولوژی، انسان ها را نیز در صورت های مختلفی اسیر اقتضائات تکنولوژیک می کند. (همان)

همین امر مورد تأکید مک لوهان نیز قرار گرفته است. او با نگاهی معرفتی به رسانه، معتقد است که: «رسانه همان پیام است».(مک لوهان، ۱۳۷۵:۳۷) صورت تکنیکی رسانه ها، اثرات بزرگی بر زندگی اجتماعی انسان ها، روند تاریخ و شرایط وجودی انسان، به گونه‌ای مستقل و ذاتی می گذارند که فراگیرتر از اثراتی است که محتوای رسانه بر فرد و جامعه دارد. نظریه مک لوهان به حضور اقتضائات تکنولوژیک رسانه- ورای محتوا و پیامی که توسط آن ها منعکس می شود- در شرایط اجتماعی- انسانی اشاره‌ای صریح دارد.

پستمن و هاروود نیز بر این مسأله تأکید فراوانی کرده اند و می گویند: «ما چنان شیفته و دلباخته تکنولوژی شده ایم که محتوا و مضمون آن را نادیده گرفته ایم.» (پستمن و هارود، ۱۳۸۳:۳۰)

داوری اردکانی نیز بر این عقیده است که روزگاری بود که فلسفه، راه علم و تکنولوژی را تعیین می کرد، اما نظم عالم کنونی به علم و تکنیک واگذار شده است که در این میان تکنیک ارتباطات و اطلاعات از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار است. درواقع، این تکنیک توانسته است که جای فلسفه را برای تعیین راه زندگی بگیرد. (داوری اردکانی، ۱۳۷۸)

او می نویسد: «تکنیک عین قدرت است، و تکنیک های ارتباطی در پاسخ به یک مسأله و یا یک مشکل به وجود نیامده اند، بلکه امکانات عالم را افزایش داده اند. درواقع، اطلاع رسانی، سرگرمی و یا هر چیز دیگر در عالم قبل از به وجود آمدن رسانه ها، نیاز محسوب نمی شد. بنابراین این جمله که «اطلاع رسانی و... از ضروریات عالم کنونی است» محل اشکال است. (همان، ۱۳۷۸:۳۳۲)

نکته‌ای که در این جا در پی آنیم، نسبت میان سکولاریسم و تکنولوژی است. می توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین ابزار سکولاریزاسیون، تکنولوژی، خصوصاً «تکنولوژی اطلاعاتی» است؛ زیرا سکولاریسم به معنای محدودتر شدن عالم ملکوت و عقب نشینی همه جانبه آن در برابر عالم مادی است. چرا که بشر از طریق تکنولوژی در یک وضع جدید قرار گرفته، که او را در برابر عالمی غیرمادی بی نیاز می کند. (کاظم زاده، ۱۳۸۴)

از دیگر نظریاتی که در باب ذات تکنیک اطلاعاتی در فضای مجازی مطرح شده است، نظریات بودریار است. وی معتقد است که: «گسترش تمام های ارتباطات اینترنتی، ارتباطات را در خود محو می کند، به تحلیل می برد و محتوا را با نقصان روبه رو می کند.» (بودریار، ۱۳۸۳:۱۸) بنابراین، انسان عصر جدید تفکر را نه در قالب واژگان، بلکه در قالب تصاویر و انگاره ها پیش می برد. «و تنها این توانایی را دارد که اطلاعات الکترونیکی را پردازش کند. این بشر فاقد بینش تحلیلی، عاطفی و احساسی است.» (ریفیکین ت، ۱۳۸۳:۸، سیل، ۱۳۸۳) همان گونه که یکی از فلاسفه (روبرت رومینشین) نیز بیان می کند «تکنولوژی این امکان را فراهم می کند که بیش از پیش، بینشی خشک و بی تفاوت و دور از واقعیت به دنیا پیدا کنیم و جهان خارج را بدون توجه به حضور خودمان در آن ببینیم.» (تلوت، ۱۳۸۳:۲۲)

اما راه غلبه بر «اقتضائات تکنولوژیک رسانه ای» چیست؟ هر چه باشد انسان امروز، در زیست جهانی قرار گرفته است که تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات در قالب فضای مجازی او را احاطه کرده است. هایدگر راه غلبه بر اقتضائات تکنولوژیک را توجه به ماهیت اصلی تکنیک می داند. لازمه این آگاهی این است که ما با پرسشگری مداوم از تکنولوژی اطلاعات، بتوانیم به نسبت حقیقی خود با آن واقف شویم. (هایدگر، ۱۳۷۵:۱۵۰) با غلبه بر اقتضائات تکنیکی، بنیان و شالوده های سنخیت و ارتباط میان رسانه و رویکردهای غیردینی و سکولار سست خواهد شد.

نکته دیگر برای غلبه بر سکولاریسم رسانه ای، بازگشت به وجود الهی انسان است. این بازگشت کاررزدن حجاب های ظلمانی و انسان گرایانه عصر جدید و نیز رویکردهای طبیعی و سخیف درباره آمال و غایت عالم است که به قول هایدگر موجب شده «انسان بر فراز هیچ بایستد.» (ملکیان، ۱۳۸۱:۶۹) و حقیقت را بر این فراز استوار سازد. ریچارد استیورز در این باره در کتاب «فرهنگ بدبینی: اخلاق آمریکایی در انحطاط» بیان می دارد که تکنولوژی رسانه ای بویژه رسانه های تصویری، حقیقت را مسخ کرده است. (روگز، ۱۳۸۳)

● نتایج عرفی سازی در فضای مجازی؛ انسان در دام دنیا

در این قسمت نگاهی مقایسه‌ای به «فرایند سکولاریزاسیون» در فضای مجازی و دنیای واقعی خواهیم داشت. به نظر می رسد فرایند سکولاریزاسیون، با سرعت بیشتری نسبت به دنیای واقعی، در فضای مجازی در حال رخ دادن است. ضمن این که حرکت سکولاریزاسیون در فضای مجازی، تابع این فرایند در دنیای واقعی است و در جهت آن حرکت می کند. بنابراین، تعمیم نتایج این فرایند از دنیای واقعی به فضای مجازی، ممکن و در عین حال قابل تأمل خواهد بود.

شخصی شدن اخلاق و خصوصی شدن دین: فرایند سکولاریزاسیون، فرایندی است که امور دینی را خصوصی کرده، اخلاق نیز در این فرایند، به امری خصوصی تبدیل خواهد شد. ویلسون در این زمینه تأکید می کند که دنیوی گروی یک ایدئولوژی است و معتقد است: «قائلان و مبلّغان این ایدئولوژی آگاهانه همه اشکال اعتقاد به امور و مفاهیم ماورای طبیعی و وسایل و کارکردهای مختص به آن را طرد و تخطئه می کنند و از اصول غیردینی و ضد دینی به عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی حمایت می کنند.»(الیاده، ۱۳۷۴:۱۲۶) سکولاریزاسیون در فضای مجازی بسیار آسان تر موجب خصوصی شدن دین و اخلاق خواهد شد، زیرا در فضای مجازی فرد دارای هویت های مجازی، گمنام و چندگانه است. این امر به دلیل شخصی بودن مصرف کاربر صورت می گیرد. بنابراین، حوزه اخلاق به سمت برداشت ها و هنجارهای شخصی کاربر پیش خواهد رفت و کاربر بر اساس این هنجارهای شخصی به رعایت اخلاق خواهد پرداخت.

پاسخ فاطمه رجبی به یک مطلب درباره علامه دوانی

دفاع از پدر

ملت ایران شاهد آن است در تمام مدتی که از موضعگیری برخی اعضای خانواده علیه مواضع سیاسی اینجانب می گذرد، علی رغم فتنه گری بی امان فتنه گران، به هیچ روی بدان نپرداخته و به دفاع شخصی روی نیاورده ام. اما اینک به عنوان فرزندی از فرزندان حجت الاسلام والمسلمین علامه دوانی، در دفاع از پدری پژوهشگر و صاحب نظر که در قید حیات نیست، وارد عرصه شده ام.

انگیزه این ورود، مطالعه بخش پایانی مصاحبه برادر گرامی ام آقای محمد رجبی است که در روزنامه ایران مورخ ۲۳ دی ماه با عنوان «احیاگر تاریخ نویسی شیعه» درج شده است (متذکر می شوم اینجانب فقط این بخش از این مصاحبه را دیده ام و از دیگر مطالب مطرح شده در رسانه ها توسط افراد مختلف تاکنون اطلاعی ندارم).

آقای محمدرجبی در پاسخ به پرسشی پیرامون «احساس مسئولیت علامه دوانی درباره نقش روحانیت در نهضت های گوناگون که به نگارش این جنبه از تاریخ انجامیده بود» اظهار داشته است:

«مرحوم دوانی این را از عدالت به دور می داند که کسی را که امروز منفور است، اما روزگاری منشأ خدماتی بوده، به دلیل مسائل سیاسی روز، نادیده بگیریم و از خدمات او ذکری نیاوریم. ملاحظه می کنید با آن که کتاب درباره روحانیون نوشته شده، اما ایشان از مهندس بازرگان و نهضت آزادی یاد می کند و تا آنجا که به نهضت روحانیت مربوط می شود، اعلامیه های دکتر بقایی، جبهه ملی و همه گروه ها را آورده و همه را صادقانه نقل کرده است.»

پیش از پرداختن به این مطلب که انگیزه نوشتن گردیده و نکته اصلی به «نهضت خائن آزادی» مربوط می شود، لازم می دانم تأکید نمایم:

الف- نزدیک بودن انتخابات مجلس هشتم، «کسب مشروعیت» را برای گروهک ها و احزاب و سازمان های نامشروع و معاند و مطرود، یک نیاز حتمی کرده است. بدیهی است نهضت خائن و آمریکایی آزادی در صدر این طیف قرار دارد.

ب- حساسیت شرایط زمانی و عملکرد ضدملی نهضت آزادی به ویژه در ۲ سال اخیر بویژه پیرامون موضوع هسته ای و درخواست حضور ناظران بین المللی برای نظارت بر انتخابات، این گروهک را با عبور از مرز بیگانه پرستی، به وطن فروشی ملت ستیزانه کشانیده است.

ج- هرگونه اشاره صریح یا تلویحی به گروه ها و احزاب و افراد معاند و مطرود که بتواند موجب بهره برداری آنان باشد، با روح اسلامی و انقلابی ناسازگار است.

د- عدم اطلاع نسل جوان از نوع نگاه و تعهد پی مانند پدرم علامه دوانی به روحانیت شیعه و جدایی ناپذیری این نگاه متعهدانه در تاریخ نگاری تحلیلی ایشان، موجب می شود که چنین اظهاراتی، ساحت پاک و روحانی او را در مظان اتهام قرار دهد و یا مفری برای معاندان با اسلام و نظام اسلامی باشد. به همین دلایل ذکر نکات ذیل را ضروری می دانم:

۱- درج اعلامیه های نهضت آزادی و دیگر گروه ها، در کتاب «نهضت روحانیون ایران» صرفاً ثبت اسناد است و نه مسئله‌ای دیگر!

۲- پدرم «تاریخ نگار تحلیلگر» با «تعهد ویژه به روحانیت» و «حراست و دفاع از حریم حوزه های امام صادق(ع)» بود و پرونده مکتوب او بیانگر آن است. از این روی با «معاندان با روحانیت» به هیچ عنوان سر سازگاری نداشت.

۳- تصریح بر نام «نهضت خائن آزادی» و شخص «مهندس بازرگان» در مصاحبه اخیر با استناد به قلم متعهد علامه دوانی، از تأمل و تدقیق به دور بوده است. اضافه بر آن که شائبه های سیاسی را در این مقطع حساس ایجاد می کند.

تأکید می کنم هر چند پدرم به درج اعلامیه های نهضت خائن آزادی پرداخته اما بدون تصریح بر عناد و کینه ورزی و جهت گیری انحرافی و مغرضانه این گروهک مصدقی، از آن عبور ننموده است. بدین معنا که علامه دوانی از همان آغاز ثبت اسناد، موضعگیری شفاف و صریح دینمدارانه خود را نسبت به مبانی فکری نهضت خائن آزادی اعلام داشته اند. هر چند که در آن دوران (سال ۱۳۴۱) هنوز وابستگی و خیانت این گروهک آشکار نشده بود.

در جلد ۳ و ۴ کتاب شریف «نهضت روحانیون ایران» صفحه ۱۳۴ نخستین اعلامیه نهضت آزادی درباره «انجمن های ایالتی و ولایتی» درج شده که در بند ۵ آن آمده است: همانطور که جناب آقای دکتر مصدق رهبر واقعی و محبوب همگی...

پدرم با تعهد و مسئولیت به پشتوانه دفاع و دقت سیاسی روزگار در پاورقی، این توضیح را بر این اعلامیه زده اند. «یعنی در مقابل رهبری مراجع تقلید و مجتهدین به پاخاسته برای دفاع از اسلام! در این اعلامیه حتی اشاره‌ای به قیام مراجع قم و امام خمینی و همه مراجع شیعه که مسئله روز بوده، نشده است.»

بنابراین، به همه دوستداران قلم و بیان متعهدانه پدرم و همه تراز پژوهانی که به دنبال یافتن حقایق تاریخ معاصر از نگاه دوانی هستند بویژه نسل هایی که پس از رحلت ایشان به مطالعه آثار او پرداخته و خواهند پرداخت، اعلام می کنم:

- کتاب ها و مقالاتی که در زمان حیات ایشان چاپ و منتشر گردیده، بیانگر نگاه حقیقی سیاسی و دینی ایشان است. هرگونه تحلیل یا خاطره گویی و یا سندسازی از گفته ها و نوشته های علامه دوانی از سوی هر کس بدون «تطبیق عینی با نوشته های ایشان» قابل قبول نیست. این امر واقعیتی است که تمامی صاحبنظران تأثیر گذار در تفکر اجتماعی را شامل می شود.

- آزادی اندیشه و عقیده و آزادی بیان و قلم ایجاب می کند که هر فرد جدای از ارتباط های خانوادگی به اظهارنظر پرداخته، تمایل و گرایش خود را نسبت به عقاید و عملکرد افراد، گروه ها و جریان ها ابراز نماید اما انتساب به دیگران، بویژه آنان که در قید حیات نیستند، در دایره «تحلیل، نقد و بررسی» جفایی بزرگ است.

احتمال دارد آقای محمد رجبی از سر «بی توجهی» و یا «غفلت» مطلب مورد بحث را اشاره نموده باشد زیرا در ترسیم رعایت عدالت و انصاف تاریخ نگاری از سوی پدر، که مصادیق بیشماری دارد، نیاز به ذکر نام «نهضت خائن آزادی» و «مهندس بازرگان» نبود. به درستی می توان مصداق رعایت انصاف تاریخ نگارانه را در نگارش تاریخ نهضت روحانیون، «درج تلاش های آقای شریعتمداری» توسط پدرم عنوان کرد. فردی که تا مسائل پیش آمده که به تصمیم گیری جامعه محترم مدرسین منجر شد، فرد بی جایگاه مرجعیت قرار داشت.

در همین ارتباط می توان به ذکر گوشه ای از خوارها مصیبتی پرداخت که پدرم فقط به دلیل «واقعیت نگاری تاریخی» از سوی مشتی باج گیران انقلابی نما که از دهه دوم انقلاب با برداشتن نقاب از چهره، به ستیزه گری با «روحانیت اصیل» و «اسلامیت انقلاب» و «اندیشه و اصول امام خمینی» پرداختند، اشاره نمود. کسانی که با گرفتن کرسی های قدرت به تدریج ماهیت خود را افشا نموده، در برنامه ها و شعارها و عمل «اصلاح طلبی» را بر «اسلام ناب محمدی(ص)» ترجیح دادند.

آخرین نمونه تخریب و هتاکی غیرانسانی این گروه باج گیر، رفتار یکی از روزنامه ها بود که در ماه های پایانی عمر «علامه دوانی» او را مورد هجوم قرار داد. البته بهانه این راهکار ضدانسانی و اصلاح طلبانه «ترور اندیشه و بریدن زبان و شکستن قلم این جانب بود» که باید پدرم تاوان آن را می پرداخت. این لکه ننگ در واقع «مانیفست شفاف و صریح و البته مکتوب آزادیخواهی اصلاح طلبی بود که در تاریخ ثبت گردید.»

در پایان به منظور آن که در مسیر عرض اندام های انحرافی و غیرواقعی تحت عنوان گفتن و نوشتن درباره علامه دوانی روشنگری شود، جملاتی کوتاه از مقدمه چاپ اول نهضت روحانیون ایران به قلم ایشان عرضه می گردد. این جملات، پس از اظهار تأسف از این نکته بیان شده که روحانیت برای ضبط و ثبت تلاش های انقلابی خود، اقدامی ننموده، و بهره برداری لازم را از آن اقدامات انجام نداده است. «علامه دوانی» می نویسد:

[روحانیون] گذاشتیم که نااهلان و دشمنان قسم خورده اسلام از زحماتی که ما کشیدیم به نفع خویش و بیگانگان بهره برداری کنند و در حقیقت آن را به هدر دهند. و هَلُمَّ جَرّا! به هر حال باید دید آیا نهضت خائن آزادی، و طیف اصلاح طلب براندازْ همراه با دارندگان لباس روحانی که امروز ریاست و رهبری و رهنموددهی به این بیگانه پرستان را عهده دار شده اند در واقع همان «نااهلانی» نیستند که همراه با دشمنان قسم خورده اسلام زحمات روحانیت اصیل و مرجعیت شیعه را به هدر می دهند!

در پایان لازم می دانم تأکید نمایم پدرم یک «ولایتمدار حقیقی» بود. او که شیفتگی به مولای متقیان (ع) را دمی از لحظه عهد بر پا رخواند به تصویر درآورده بود، «ولایت فقیه» را در استمرار امامت حضرت صاحب الامر (عج) می دانست. به همین جهت شیفته امام خمینی و مقام معظم رهبری بود، بدون آن که چشمداشتی سیاسی داشته باشد. با این وجود نمی توان پذیرفت علامه دوانی «نهضت خائن آزادی» و یا هر گروه و جریان و فرد منحرف را در هر لباس و نام، حتی در دایره عدالت و انصاف تأیید کند، زیرا چنین تأییدی خلاف عدالت و انصاف است! در اینجا ضرورت دارد نظر و ارزیابی و در واقع حکم حضرت امام را پیرامون نهضت خائن و آمریکایی اسلام اشاره داشت و در کنار آن اصلاح طلبان براندازْ و چهره هایی که به اصطلاح فراتر از گروه ها و احزاب تبلیغ می شوند، اما مورد حمایت صریح و تلویحی این گروهک قرار دارند، به ارزیابی نشست.

امام می فرمایند: در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است... آنچه باید گفت، آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید آمریکای جهانخوار را که هرچه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت های تحت سلطه دارند، از ستمکاری اوست، بهتر از شوروی ملحد می دانند و این از اشتباهات آنهاست.

در هر صورت به حسب این پرونده های قطور و ملاقات های مکرر اعضای نهضت چه در منازل خودشان و چه در سفارت آمریکا و به حسب آنچه من مشاهده کرده ام، از انحرافات آنها، اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملت های مظلوم بویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال آمریکا و مستشاران او دست و پا می زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می خورد که قرن ها سر بلند نمی کرد و به حسب امور بسیار دیگر نهضت به اصطلاح آزادی، صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی و یا قانونگذاری یا قضایی را ندارد و چهره آنها به اعتبار آن که منظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریف و تأویل های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک های دیگر، حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است.